

جستاری در آراء و عقاید کلامی ناصر خسرو

برات محمدی*

چکیده

ناصر خسرو یک شاعر و متکلم است که شعر را برای بیان مقاصد کلامی و اعتقادی خود به کار گرفته است. هرچند بیشتر اندیشه‌های کلامی این شاعر در جامع‌الحکمتین و زادالمسافرین و خوان‌الاخوان بازتاب یافته است، اما دیوان اشعار او نیز تنها شعر و مسایل عاطفی و هیجانات روحی نیست، بلکه مشحون است از مسایل کلامی، دینی و فلسفی که شاعر با مطرح کردن آنها در مقابل مخالفان خود ایستاده و با شگردهای خاص خود سعی در اقناع آنان دارد. تمام تلاش خود را به عنوان یک مبلغ به کار می‌گیرد تا همگان را به کیش و آیین خود فرا خواند و آنان را با خود همفکر گرداند. چه شاعر آن قدر در باورهای خود تعصب دارد که تساهل و تسامح قایل نمی‌شود و نجات انسان را در گرو دین و به خصوص آیین اسماعیلیه می‌داند. این مقاله بر آن است، علاوه بر دیگر آثار شاعر که محققان کنکاش کرده‌اند، افکار و عقاید کلامی ناصر خسرو را در دیوان اشعارش به صورت مجمل تبیین و بررسی کند. برای این منظور به موضوعات برجسته‌ای چون: خردگرایی، صفات خداوند، آزادی اراده، عدالت، مخالفت با مرجئه، ابداع، تأویل و اخرویات پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: ناصر خسرو، کلام، اسماعیلیه، معتزله، اشاعره، ابداع

مقدمه

ناصرخسرو قبادیانی یکی از شاعران چیره دست ادب فارسی است. سخنان وی استوار و قوی و دارای اسلوب نادر و ویژه است. زبان بیان وی به زبان شاعران آخر دوره ساسانی نزدیک است. برجسته‌ترین ویژگی شعر ناصرخسرو اشتغال آن بر مواظ و حکم است و به طور قطع شاعر در این زمینه دنباله‌رو شاعرانی چون کسایی است؛ چنان که می‌گوید:

گر سخنهای کسایی شده پیرند و ضعیف سخن حجت با قوت و تازه و برناست
(دیوان، ص ۲۳)

بعد از آنکه ناصر خسرو متحول شد و به مذهب اسماعیلیه درآمد و عهده‌دار تبلیغ آن در خراسان گردید، به اشعارش رنگ دینی داد و بیان او منطقی و با قیاسات خطایی و عقلی همراه است. به همین دلیل، شعر او از هیجانان و عواطف شاعرانه و خیالات باریک دیگر شاعران خالی است. این بدان معنا نیست که او، به مظاهر طبیعت نپرداخته و از آنها غافل مانده است، بلکه برعکس ناصرخسرو در بیان اوصاف طبیعت و فصول سال و شب و روز و درخشش ستارگان و نظایر آنها قدرت شاعرانه خود را نشان داده است که چگونه در پرداختن به این مسایل از بقیه شعرا یک سر و گردن بالاتر است. اما باید اذعان کرد که شاعر به این مسایل به صرف مظاهر طبیعت بودن نگاه نکرده است. « اصولاً ناصرخسرو به آنچه دیگر شاعران را مجذوب می‌کند، یعنی، به مظاهر زیبایی و جمال و به جنبه‌های دلفریب محیط و اشخاص توجهی ندارد و نظر او بیشتر به حقایق عقلی و مبانی و معتقدات دینی است. به همین سبب حتی توصیفات طبیعی را هم در حکم تشبیبی برای ورود به مباحث عقلی و مذهبی به کار می‌برد^۱ »

ناصرخسرو شعر را برای بیان مقاصد کلامی و اخلاقی خود وسیله‌ای قرار داده و در این راه از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند. تمام معلومات علمی و فلسفی خود را به کار می‌گیرد تا گفته‌های خود را به کرسی بنشانند و مخالفان خود را اقتناع کند؛ لذا شعر او بیشتر شبیه سخن مبلغی است که بر منبر سخنرانی می‌کند و براین عقلی و

نقلی ذکر می‌کند تا حرف خود را ثابت کند. برای همین منظور شاعر با استفاده از ذوق و قریحه بسیار توانای خود، پیچیده‌ترین مسایل اعتقادی، کلامی و فلسفی را در اشعار خود می‌آورد. حتی گاهی کلام وی چنان خشک و بیروح است که نمی‌توان آن را شعر نامید، بلکه مردی متکلم و حکیمی است که معانی ذهنی خود را به نظم درآورده است. برای نمونه:

از پس آنکه رسول آمده با وعد و وعید چندگویی که بد و نیک به تقدیر قضاست؟
گنه و کاهلی خود به قضا بر چه نهی که چنین گفتن بی‌معنی، کار سفهاست
گر خداوند قضا کرد، گنه بر سر تو پس گناه تو به قول تو خداوندتر است
(دیوان، ص ۲۱)

همان گونه که محقق برجسته، علی دشتی، عنوان کرده اشعار ناصر خسرو از حیث لفظ یک دست است و در مضامین و درونمایه چندان تنوع ندارد! اگر بخواهیم چند مروراید گرانبها از شعر ناصر خسرو بیرون بکشیم، عبارت خواهند بود از: حب پیامبر و خاندان او، جهان‌نگوهی، خردگرایی، بیان نکته‌های فلسفی و کلامی. این مقاله سعی دارد ابتدا یک توضیح اجمالی درباره اسماعیلیه، که ناصر خسرو به عنوان دارنده مرتبه «حجت»، عهده‌دار تبلیغ آن در خراسان است، بیان کند و سپس به عقاید کلامی ناصر خسرو در چند عنوان بپردازد.

۱- اسماعیلیه

اسماعیلیه یکی از فرق شیعی است که به نام اسماعیل فرزند امام جعفر صادق (ع) منتسب است. در واقع اسماعیلیان دو دسته‌اند: دسته اول - «اسماعیلیه خالص»، که معتقدند اسماعیل نمرده، بلکه مرگ او بر مردم مشتبه شده است و آنها در انتظار ظهور دوباره اسماعیل هستند تا حاکمیت امر را در دست بگیرد.

دسته دوم - کسانی‌اند که در باور آنها، اسماعیل در زمان حیات پدر مرده و بعد از او امامت به محمدابن اسماعیل رسیده است. پیروان این عقیده «مبارکیه» نامیده می‌شوند؛ زیرا مبارک نام یکی از پیشوایان آنهاست که بدین نام معروف شده‌اند. بعد

از وی فردی قرمطویه، که از نبطیان ساکن عراق بود، پیشوا شد که به فرقه آنها «قرامط» گفتند و آنها در آغاز پیرو عقاید مبارکيه بودند، اما با آنان مخالفت ورزیدند. به باور آنها پس از محمد(ص) تنها هفت امام وجود دارد که عبارتند از: امام علی (ع)، امام حسن(ع)، امام حسین(ع)، امام زین العابدین(ع)، امام باقر(ع)، امام جعفر صادق(ع) و محمدابن اسماعیل، که هم امام غایب است و هم رسول^۳.

به اعتقاد این گروه، محمدابن اسماعیل نمرده و زنده است. او در سرزمین روم غایب است و هم او مهدی قائم است. همچنین در باور آنها اولوالعزم هفت تنند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد، علی، و محمدابن اسماعیل^۴.

در باور اسماعیلیه قائم بودن محمدابن اسماعیل به این معنا است که، او با رسالت و شریعت تازه‌ای مبعوث می‌شود که شریعت محمد(ص) را نسخ می‌کند. در این باره به یک روایت از جعفر ابن محمد(ص) استناد می‌کنند: «اگر قائم ما قیام کند، قرآن را حقیقتی تازه خواهید یافت» و «اسلام غریبانه آغاز شد و دوباره غریب خواهد شد. پس خوشا بر غریبان»^۵.

اسماعیلیه در طی مراتب روحانی دعوت خود، به هفت درجه اعتقاد داشتند که از بالا به پایین به ترتیب زیر است: ناطق، اساس، امام، حجت، داعی، مأذون و مستجیب. و همچنین این گروه مراحل نه گانه دعوت داشتند و براساس مخاطب و علم و آگاهی او مطالب را مطرح کرده و وقتی که تمام زمینه‌ها فراهم می‌شد، در مرحله نهم درباره عقل، فلک، نفس، ستارگان و غیره بحث می‌کردند و بعد از فارغ شدن از این مسایل، امامت محمد ابن اسماعیل را پیش می‌کشیدند. غزالی نامهای مراحل نه گانه را چنین ذکر می‌کند: زرق و تفرس، تأنیس، تشکیک، تعلیق، ربط، تدلیس، تلبیس، سلخ^۶.

۲- کلام ناصر خسرو

ابن خلدون علم کلام را چنین تعریف می‌کند: «کلام علمی است که به وسیلهٔ ادله عقلی، عقاید ایمانی و دینی را اثبات می‌کند و دلایل گروهی از پیشینیان را، که در اعتقادات خویش راه خطا را پیموده‌اند، رد می‌کند.»^۷

هدف از علم کلام را این گونه ذکر کرده‌اند که، «متعلمان را از مرحلهٔ تقلید به مرتبهٔ یقین برساند و برای ارشاد طالبان حقیقت، دلایلی را ارائه نماید و علیه مخالفان براهینی اقامه کند و عقاید اسلامی را از تزلزل، که ممکن است توسط شبهات دشمنان دین ایجاد شود، محفوظ نگه دارد و نیز علوم شرعی و علوم دیگر بر آن پایه بنا شود»^۸

به طور کلی می‌توان گفت که، علم کلام در عصر اول و دوم عباسی نضج گرفته و در این راه معتزله بیشترین نقش را ایفا نموده است. اینان مسایل کلامی را با فلسفه تا حدی که به مبانی دین اسلام لطمه وارد نسازد، در هم آمیختند و روی این اساس علم کلام توسعهٔ فراوان یافت. همچنین براساس تنوع آراء و عقاید، پنج فرقهٔ اساسی در علم کلام به وجود آمده است: معتزله، اشاعره، شیعه، خوارج و مرجئه.

علم کلام علاوه بر موضوعات فلسفهٔ طبیعی و مابعدالطبیعی، در مسایلی هم که تنها، جنبه دینی دارد، بحث می‌کند مانند: اثبات لزوم نبوت (اعم از نبوت عامه و نبوت خاصه)، جبر و اختیار، عدل الهی، کلام الله مجید و قدیم یا مخلوق بودن آن، اثبات معاد و بحث در ذات و صفات خداوند.

ناصر خسرو با وجود اینکه یک حکیم و شاعر متشروع و دینداری متعصب است که همیشه آیین اسماعیلیه مدنظرش بود و سعی می‌کرد، با استدلالهای عقلی و نقلی، مخاطب را اقتناع کند تا درستی دین و آیین او را درک کند و به سوی آن متمایل شود اما باید در نظر داشت که ناصر خسرو در آوردن استدلالهای عقلی نه تنها به فلسفه تمایلی داشته، بلکه در عمل می‌بینیم که به کلام معتزله نزدیک شده و در

مقابل سیل عظیمی از جمعیت اهل سنت و جماعت، که به طور کلی اشاعره هستند، قرار گرفته و مدام برهان و استدلال می‌آورده است. ما در اینجا سعی می‌کنیم مواردی را که به کلام معتزله - اسماعیلی ناصر خسرو مربوط است، بیان داریم. در واقع شاعر با این اعتقادات در مقابل اشعریان ایستاده است.

۲-۱- خردگرایی

ناصر خسرو یک دیندار متعصب سخت‌گیر است. باورش بر این است که، باید با تعمق و تعقل تمام دینداری نمود و در این راه از هیچ کوشش فروگذار نکرد. نباید به تقلید کورکورانه از آباء و اجداد پرداخت و از آداب و رسوم آنان پیروی نمود. چه بسا که، آنان به گمراهی و ضلالت افتاده‌اند. به نظر او پذیرش و رد هر چیزی باید از روی عقل و منطق باشد:

بیان کن حال و جایش را اگر دانی، مرا، ورنه مپوی اندر ره حکمت به تقلید از سرعمیا
(دیوان، ص ۳)

در قرن دوم هجری آن تمایلاتی که به مقولات عقلی در جامعه اسلامی پیدا شده بود، در قرون بعدی رفته رفته فروکش کرد. به نوعی بعد از مأمون خلیفه عباسی، جانشینان او به مخالفت با جریان عقل‌گرایی برخاستند و فرقه معتزله را تضعیف و به حاشیه راندند و در مقابل از عقاید اشعریان حمایت کردند و ترویج دادند.

در جامعه آن زمان با دیده شک و کج اندیشی به مسائلی چون: ستاره‌شناسی، ریاضیات و علوم طبیعی نگریسته می‌شد و هرگونه تمایلی به علوم عقلی، بی‌اعتنایی به دین تلقی می‌گردید و این حالت در قرن پنجم و ششم به اوج خود رسید.^۱ اما ناصر خسرو که، با مقولات عقلی و فلسفی و ریاضی کاملاً آشنایی داشت، در مقابل این جریان فکری ایستاد و در واقع با کرامیان روبه‌رو شد. این طایفه که ناصر خسرو آنها را «حشویان» می‌نامد، عده‌ای ظاهر بین و از هرگونه تعمق و گرایش عقلی دور بودند، و برای خدا دست و پا و چشم و خلاصه این که مجموعه خصایص

بشری به خدا قایل بودند. این افراد هرگونه جستجو و بحث در سر وجود را عبث و باطل می‌گفتند و ستاره‌شناسی یا علم طب را در امر حق فضولی می‌دانستند.^{۱۱}

ناصرخسرو این طرز تلقی و پیروان آن را بر حق ندانسته و معتقد است که، شناخت جهان آفرینش و حوادث روزگار و آگاهی یافتن به ماهیت اشیا بدون به کارگیری عقل غیرممکن است. وی بهره‌آدمی را از عالم وجود تنها علم می‌داند و خرد را وسیله‌ای، که ما را به علم رهبری می‌کند و ما از علم به معرفت راه می‌یابیم و به ذات اقدس الهی ایمان می‌آوریم:

تمییز و هوش و فکرت و بیداری
چون داد خیر خیر تو را باری؟
جز علم نیست بهر تو زین عالم
زنهار کار خوار نینگاری
(دیوان، ص ۴۸۸)

ناصرخسرو هر چند خردگراست و در عقاید خود بیشترین نقش را بر آن قایل است و «در سراسر کتابهای خود عقل را می‌ستاید و مردم را به پیروی از حکم عقل می‌خواند، مقصودش عقل مقید است نه مطلق؛ عقلی که در حکم خود از ائمه تأویل پیروی کند.»^{۱۱} وی هرگز خردی را قبول ندارد که آزادانه به حرکت درآید و حد و مرزی را نشانسد. بلکه در نظر او خرد حتماً باید آدمی را به ادغان هستی صانع کشاند و به ضرورت وجود انبیا، معترف سازد. همچنین باید فرد را به وجود پیامبر (ص) و جانشینانش از حضرت علی(ع) و اولاد او تا حضرت اسماعیل، رهنمون سازد. اگر خرد انسان را به چنین مرحله نرساند، آن فرد سهمی در انسانیت ندارد:

سوی خردمند، ز خرد، خردتر است
آنکه مر او را به ستوری رضاست
آنکه به دین اندر ناید، خرد است
گرچه مر او را، چوتو، آدم نیاست
بر ره دین رو که سوی عاقلان
علت نادانی را دین شفاست

(دیوان، ص ۱۰۱)

خلاصه این که ناصرخسرو با خردگرایی خود در مقابل اشعریان ایستاده، که با عقل چندان رابطه خوبی نداشتند و بیشتر به ظواهر تأکید و از تعمق و تدبر در آیات و نشانه‌های الهی پرهیز می‌کردند که نباید از محدوده سنت و شریعت پا فراتر گذاشت. اما ناصرخسرو به آنها اعلام کرد که دین داشتن بدون خرد و تأمل

غیرممکن است و خردی صحیح است که آدمی را به دین حقیقی، که همان «اسماعیلیه» است، رهنمون سازد.

۲-۲- ابداع

در باور اسماعیلیه، برخلاف عقیده فلاسفه، وجود موجودات از طریق فیض نیست، بلکه به طریق ابداع است. «این نظریه ابداع نتیجه طبیعی عقیده به نفی صفات و نفی مثل و نیز نتیجه این عقیده است که هیچ چیز از جنس او نیست.^{۱۲}» یکی از احکام فیض آن است که فیض بایستی از جنس مفیض و دارای اشتراک و مناسبت با آن باشد و از همان جهتی، که فیض است، عیناً همانند منبع و منشأ فیض باشد؛ زیرا، آنچه فیض از آن صادر می‌شود، دارای همان طبیعتی است که فیض از آن برخوردار است و از این جنبه میان آنها تفاوتی وجود ندارد. مثلاً نور خورشید، که فیض از عین خورشید است، از این جهت که نور است، درست همانند خود خورشیدی است که نور به عنوان چیزی همانند منبع فیض از آن صادر شده است و از این جهت میان آن دو هیچ تفاوتی وجود ندارد.^{۱۳}

در واقع اسماعیلیه با رد نظریه فیض، که توسط نوافلاطونیان مطرح شده بود و در عقیده اخوان الصفا نیز جایگاه ویژه‌ای داشت، از اشتراک موجودات در ذات خداوند و تعدد قدماء جلوگیری کردند. یکی از نویسندگان اسماعیلیه درباره ابداع می‌گوید: «ابداع همان حق و حقیقت، همان وجود اول و همان موجود اول است. آن وحدت است و واحد، ازل است و ازلی، آن عقل است و معقول اول، علم است و عالم اول، آن قدرت است و قادر اول، حیات است و حی اول، یک ذات است که این صفات به او ملحق می‌شود، برخی را به واسطه ذات خود استحقاق داده و برخی را به سبب اضافه و نسبتش با غیر خود، بی‌آنکه کثرتی در ذات پدید آید.^{۱۴}»

این مبدع اول که عقل است، با همه تمام و کمال خویش مجال است که مبدع خود را، که خداوند سبحان است، تعقل کند؛ چه خداوند والاتر از آن است که عقل به او احاطه یابد. بنابراین عقل اول خداوند را درک نمی‌کند و مدرک ذات خویش است.

صادر دوم که همان عقل ثانی یا نفس کل است از میدع اول پدید آمده و سپس با رعایت مراتب، دیگر موجودات جهان هستی پدیدار گشته است.

ناصرخسرو بنابه اصل فلسفی «الواحد لایصدر منه الا الواحد» عقل او را نخستین صادر از جانب خداوند می‌داند و نام آن را ابداع می‌گذارد؛ یعنی «آفرینش چیزی نه از چیزی» و عقیده دارد که از اقتران صادر اول با صادر دوم، افلاک نه گانه و اجرام آسمانی، و از فلک قمر عناصر چهارگانه، و از این عناصر موالید ثلاثه پدیدار می‌شود.^{۱۵}

به بیان دیگر به اعتقاد ناصرخسرو خلقت عالم ابداعی بوده و به یکباره پدید آمده است و همچنین وی منکر قدم عالم خلقت است و این موضوع در اشعار او بازتاب یافته است:

بالای هفت چرخ مدور دو گوهرند	کز نور هر دو، عالم و آدم منورند
اندر مشیمه عدم از نطفه وجود	هر دو مصورند ولی نامصورند
محسوس نیستند و نگنجدند در حواس	نابیند در نظر که نه مظلم نه انورند
پروردگان دایه قدسند در قدم	گوهر نیند اگر چه به اوصاف گوهرند
گویند هر دو هر دو جهانند، از این قبل	در هفت کشورند و نه در هفت کشورند

(دیوان، ص ۲۴۳-۲۴۲)

پس با این اوصاف در باور ناصرخسرو تنها ذات خداوند ازلی و سرمدی و عقل و نفس هم، که ابداع خداوند هستند، جوهر یعنی قائم به ذات نیستند. هر چند اوصاف جوهر را دارند.^{۱۶}

در اینکه خداوند دارای صفاتی همچون عالم، حی، سمیع، بصیر و متکلم است، اختلافی در بین متکلمان چه اشاعره و چه معتزله وجود ندارد و جملگی در این باره اتفاق نظر دارند، اما در کیفیت استحقاق باری تعالی بر این صفات و به عبارت دیگر در چگونگی اتصاف خداوند به این صفات و ارتباط آنها با توحید، اختلاف نظر وجود دارد.

معتزله می‌گوید: «هرگاه بگوییم: خداوند داناست، ذات و صفتی را قایل شده‌ایم. اگر این صفات را بر ذات خداوند معنای زاید بدانیم به این معنی که آن صفت،

چیزی از ذات و در عین حال قدیم است، در این صورت از توحید دور شده‌ایم و به تعدد قدما گراییده‌ایم، که مسلماً اعتقاد بر آن، موجب شرک به خداوند خواهد شد.^{۱۷}»

ابوالهذیل علاف، که یکی از مشایخ معتزله است، می‌گوید: «خداوند به علمی عالم است که آن علم ذات اوست و به قدرتی قادر است که آن قدرت ذات اوست.»^{۱۸} پس با این اوصاف صفت خداوند، همان ذات خداوند است.

اما به طور کلی اشاعره برخلاف معتزله، معتقدند که صفات خداوند قائم به ذات اوست؛ یعنی، صفات نه ذات اوست و نه غیرذات او؛ زیرا، تصور زنده بودن خداوند بدون داشتن حیات و عالم بودن او بدون علم و قادر بودن وی، بدون قدرت ممکن نیست. بلکه خداوند به سبب دارا بودن صفت علم، عالم است و در مورد سایر صفات همچنین است. در باور این فرقه، صفات خداوند ازلی و قائم به ذات خداوندی است. ناصر خسرو مثل تمام اسماعیلیه است که پیوسته بر توحید و یگانگی خداوند اصرار دارند و در «اثبات توحید» تا آنجا پیش می‌روند که حتی صفات الهی را نیز از او نفی می‌کنند؛ زیرا می‌گویند: هر صفت و موصوفی مخلوق است. پس تنها به نفی تشبیه از خداوند بسنده نکرده، بلکه تسمیه، تعریف، صفات و مکان را نیز از او نفی می‌کنند. به گونه‌ای که ناصر خسرو می‌گوید:

به هر وصفی که گویم، زان فزون است به هر شرحی که می‌گویم، برون است (دیوان، ص ۱۹۰)

علی دشتی در این باره می‌گوید: «ناصر خسرو که در مقابل نص صریح قرآن که می‌فرماید: «لیس کمثله شی» یک گام عقب‌نشینی نکرده و حتی صفات خوب را نمی‌خواهد به خدا نسبت دهد؛ زیرا مخلوقات نیز در آن صفات با وی انباز می‌شوند.»^{۱۹}»

۲-۴- آزادی اراده (جبر و اختیار)

این مسأله یکی از پیچیده‌ترین مباحث کلامی است و در قرآن هم دربارهٔ اختیار و هم دربارهٔ جبر آیاتی آمده است.^{۲۰} پس هر متکلمی به یکی از این آیات متوسل و

باور خود را توجیه می‌کرد و این موضوع در میان متکلمان قابل حل نبود، چنان که گفته‌اند:

در میان جبری و اهل قدر همچنان بحث است تا حشرای پسر معتزله بر این عقیده است که بندگان به وجود آورندهٔ افعال خویش هستند و خداوند خالق آنها نیست؛ زیرا قسمتی از افعال انسان ظلم است. اگر خداوند آفرینندهٔ افعال باشد، لازم می‌آید که خداوند ظالم باشد، در حالی که خداوند از این نسبتها مبرا است. همچنین به عقیده معتزله، اعتقاد به جبری بودن افعال، به معنی آن است که انسان تکلیف شرعی را انکار کند و نواب و عقاب را بی‌معنی بداند.

باور فرقه اشاعره بر این است که افعال به انسان بستگی ندارند و ما به منزله ظروفی برای افعال هستیم. اگر خداوند آنها را در ما ایجاد کند، موجود خواهد شد و در غیر این صورت وجود پیدا نخواهد کرد. آنها در این مورد مسأله «کسب» را مطرح می‌کنند؛ به این گونه که: خداوند، خالق افعال بندگان است و انسان در افعال خویش به جز اکتساب آن دخالتی ندارد؛ به عبارت دیگر، فاعل حقیقی همان خداوند است و انسان کاسب فعلی که خداوند به وسیلهٔ انسان، آن را آفریده است.

ناصر خسرو در اشعار و افکار خود بیشتر به معتزله نزدیک می‌شود و انسان را در انجام افعال، صاحب اختیار می‌داند. لذا وی اشاعره را طعن و سرزنش می‌کند که اگر انسان مجبور بود، پس ارسال پیامبران و دعوت آنها به خبر و راه درست چه مفهومی داشت و معنی آیهٔ «لکل امری بما کسبت رهین» به چه معناست.

اما باید متذکر شد که ناصر خسرو به عنوان یک فرد شیعه مذهب، به میانه روی در مسأله جبر و اختیار می‌پردازد و به استدلال «لاجبر و لاتفیویض بل امر بین الامرین» تأکید می‌ورزد:

از پس آنکه رسول آمده با وعد و وعید چند گوئی که بد و نیک به تقدیر و قضاست؟
گنه و کاهلی خود به قضا بر چه نهی؟ که چنین گفتن بی‌معنی کار سفهاست
به میان قدر و جبر رود اهل خرد راه دانا به میانه دوره خوف و رجاست
یا در جای دیگری می‌گوید:

اگر کار بوده است و رفته قلم چرا خورد باید به بیهوده غم؟

عقوبت محال است اگر بت پرست
 وگر نباید از تو نه نیک و نه بد
 به فرمان یزدان پرستد صنم
 روا نیست بر تو نه مدح و نه ذم
 بدست تو او کرد بر من ستم
 ستمکار زی تو، خداست اگر
 (دیوان، ص ۶۲)

۲-۵- عدالت

عدالت از صفات ثبوتیه ذات حق است. معتزله و شیعه و باطنیان، آن را ضروری و بدیهی می‌دانند و معتقدند که تمام رویدادهای خیر یا شر، ناشی از افعال خود آدمی است و خدا را برتر و منزّه‌تر از آن می‌دانند که در تمام رویدادهای جهان دخالت کرده و تقدیر خود را به کار انداخته باشد. ناصر خسرو در این باره می‌گوید:

قول و عمل، هر دو صفت‌های تست
 وز صفت مردم، یزدان جداست
 (دیوان، ص ۹۹)

اما اشعریان به این مسأله باور ندارند و «جهان هستی را محکوم اراده حق می‌دانند و معتقدند که این اراده در کلیه امور جاری است. حتی برگی از درخت بدون اراده او از شاخه جدا نمی‌شود. ولی برای توجیه کلام خود می‌گویند: خداوند خالق است و خالق، هر عملی را که درباره مخلوق روا دارد، عین عدل است.^{۲۱}» ناصر خسرو در خطاب به آنان چنین بیان می‌دارد:

ترسم که اقرار به عدل خدای
 دیدن و دانستن عدل خدای
 از تو به حق نیست، زبیم قفاست
 کار حکیمان و ره انبیاست
 (دیوان، ص ۹۹)

در باور ناصر خسرو خداوند آفریننده ماهیات ممکنه است. این ماهیات، خواص ذاتی دارند و رویدادهای خوب یا بد، ناشی از تقارن یا تعارض این خواص است و اراده حق در آنها دخالتی ندارد؛ به عنوان مثال، در گیاهان - که منبع خیر و برکت هستند - روح نامیه وجود دارد و این روح است که آنها را بارور می‌کند و سودمند قرار می‌دهد و غذا یا لباس یا دارویی برای ما فراهم می‌آورد. اگر تأثیری از آسمان و کواکب برعالم خاکی باشد، غیرارادی و جزء خواص ذاتی آنهاست.^{۲۲} ناصر خسرو پیروان عقاید مخالف خود را چنین مورد تعریض قرار می‌دهد:

برتن تو جامه و در تن غذاست	آنکه ترا خاک ز کردار او
آن به خداست که روح نماست	آنکه همی گندم سازد ز خاک
سوی شما، حجت ما بر شماست	این همه گر فعل خداست پاک
بی شک در ماش و جو و لوبیاست	پس به طریق تو خدای جهان

(دیوان، ص ۱۰۰)

خلاصه این که اسماعیلیه مهم ترین شعار خود را عدالت خواهی می دانستند و از نظر اجتماعی جایگاه بسیار والایی بر آن قایل بودند. هدف ارسال همه رسولان بسط عدالت بوده است. آنان بیان می دارند که، خداوند عادل است و آنچه عدل حقیقی است، او اراده می فرماید نه اینکه هر چه خدا کند، عدالت است.

۲-۶- ایستادگی در برابر «مرجئه»

مرجئه چنان که از لفظ آن برمی آید (از ماده رجا) افرادی بودند که به فضل و بخشش خداوند امید فراوانی داشتند و در مقید بودن انسان به احکام شرعی چندان سخت گیری نمی کردند و در باور آنان هر کس در این دنیا به گفتن شهادتین موفق شود و به خدا و رسول او ایمان بیاورد، اگرچه گناهان کبیره را هم مرتکب شده باشد، مخلد در دوزخ نمی ماند و سرانجام کار با خداست^{۲۳}. اما ناصر خسرو در برابر این گروه ایستادگی می کند و به چنین طرز تلقی این گونه پاسخ می گوید:

ذریت خویش دید بسیار	ابلیس لعین بدین زمین اندر
بر صورت خوب طیلسان داری	یک چند به زاهدی پدید آمد
برخاست به پیش خویش بازاری	بگشاد بدین درون حیلست
بوده است ستمگری و جباری	گفتا که اگر کسی به صد دوران
نایدش بر وی هیچ دشواری	چون گفت که لا اله الا الله
در بلخ بدی و نه گنهکاری	تا هیچ نماند از او بدین فتوی

(دیوان، ص ۳۵۱)

۲-۷- تأویل

تأویل یکی از مهم‌ترین اعتقادات اسماعیلیه است و آنان آیات و احادیث مربوط به احکام شرع را یکسره تأویل می‌کنند و منکران تأویل و پیروان ظواهر و شریعت و تنزیل را، «ظاهری» می‌نامند.

بررسی آثار ناصر خسرو این مطلب را آشکار می‌سازد که او نیز مانند بسیاری از معتزله - اسماعیلیه و فلاسفه اسلامی به تأویل معتقد است و از جمله، تمثیل و تصویر قرآن مجید را برای توده مردم سزاوار می‌داند و معتقد است که الفاظ ظاهری بسیاری از آیات قرآن، تمثیل از معانی مجردی است و اگر به صورت علمی بیان شود، کسانی که اهل ظاهرند مخالفت می‌کنند. وی درباره تأویل، که عمق معانی است، چنین بیان می‌دارد:

تو ز پس مغز و معنی مثلی

وز همگان تو نفور زین قبلی

(دیوان، ص ۲۸۸)

خلق همه فتنه بر مثلند

مغز توداری و پوست اهل مثل

یا در جای دیگری می‌گوید:

دریای سخن‌ها سخن خوب خدای پرگوهر با قیمت و پر لؤلؤ لالا

شوراست چو دریا به مثل صورت تنزیل تأویل چو لؤلؤست سوی مردم دانا

از بهر بیمبر که بدین صنع ورا گفت «تأویل به دانا ده و تنزیل به غوغا»

غواص تو را جز گل و شورابه نداده است زیرا که ندیده است ز تو جز که معادا

معنی طلب از ظاهر تنزیل چون مردم خرسند مشو همچو خر از قول به آوا

(دیوان، ص ۵)

دکتر سید جعفر شهیدی درباره تأویل، که موجب تفاوت اسماعیلیان با دیگر

متکلمان اسلامی شده است، چنین می‌گوید: «کلام اسماعیلی با معتزلی، اشعری و

شیعه از جهت التزام به قول شرع مشترک است، ولی در مفهوم شرع با آنان یکی

نیست. از نظر متکلمان اسلامی، شرع ظاهر الفاظ قرآن و حدیث‌های موافق با قرآن

است. هر لفظ محتمل معنی حقیقی و مجازی است. معنی حقیقی هر لفظ آن است که

به ذهن عموم متبادر گردد. اصل در اراده معنی از لفظ، معنی حقیقی آن است، مگر آنکه برخلاف آن قرینه‌ای یافت شود. اینجاست که ناصر خسرو و باطنیان از عامه متکلمان اسلامی جدا می‌شوند؛ چه از نظر آنان ظواهر الفاظ حجت ندارد و باید تأویل شود.^{۲۴}»

مشهور است که اسماعیلیان به باطن خیلی توجه داشتند، اما باید متذکر شد که آنها به ظاهر هم بی‌توجه نبودند. چنان که داعی کبیر المؤید فی‌الدین در این باره می‌گوید: «هر کس که به باطن و ظاهر با هم عمل می‌کند او از ماست، ولی آنکه به یکی از آن دو بدون دیگری عمل می‌کند، سگ از او بهتر است و از ما نیست.»^{۲۵}

ما در اینجا یک نمونه از تأویلات ناصر خسرو را، که در جامع‌الحکمتین در مورد نماز گفته است، ذکر می‌کنیم: «معنی ظاهر صلوة پرستش خداست به جسد به اقبال سوی قبله اجساد، که آن کعبه است. خانه خدای تعالی به مکه، و تأویل باطن صلوة پرستش خدای است به نفس ناطقه به اقبال بر طلب علم کتاب و شریعت سوی قبله ارواح، که خانه خدای است؛ آن خانه که علم خدای اندر اوست و آن اما حق است علیه‌السلام.»^{۲۶}

۲-۸- اخرویات

یکی از اعتقادات اسلامی مسأله معاد و حسابرسی است. درباره خود معاد و کیفیت و چگونگی آن و روحانی بودن بحثهای زیادی شده است. هر چند اسماعیلیه تمام مسایل اعتقادی و احکام شرع را تأویل می‌کنند، اما ناصر خسرو به احکامی چون: بهشت، دوزخ، حج و قربانی و غیره همان گونه‌ای که در متون دینی بیان شده، اعتقاد دارد. وی اخلاق ستوده را به امید رسیدن به بهشت و رهایی از آتش جهنم ضروری می‌داند. همچنین ناصر خسرو ترس از عذاب جهنم را علتی می‌داند که خود را در قید و بند دین و خرد نگه داشته است:

از خطر آتش و عذاب ابد دین و خرد کرد در حصار مرا

چون نکنم جان فدای آنکه به حشر آسان کرد بدو شمار مرا؟

(دیوان، ص ۱۲۶)

در بیان ناصر خسرو روز رستاخیز فراگیر و استثنا ناپذیر است و تنها امید شفاعت، پیامبر و خاندان اوست:

روزی است از آن پس که در آن روز نیابند خلق از حکم عدل نه ملجأ و نه منجا
 آن روز بیابند همه خلق مکافات هم ظالم و هم عادل بی هیچ محابا
 آن روز در آن هول و فزع بر سر آن جمع پیش شهدا دست من و دامن زهرا
 (دیوان، ص ۶)

به نظر می‌رسد ناصر خسرو در حالات مختلف روحی و روانی، برخوردهایی تضادگونه با مسأله رستاخیز دارد. گاهی از شکوه بهشتی، از شراب آمیخته به کافور، که دارای مهری از مشک است و دختران زیباروی گفتگو می‌کند:

وعده کرده است بدان شهر غربیبی بسی جاه و نعمت که چنان خلق ندیده ست به خواب
 آن شرابی که ز کافور مزاج است در او مهر مشک است بر آن پاک و گوارنده شراب
 وز زنانی که کسی دست بر ایشان ننهاد هم دوشیزه و هم زاد و نکو صورت و شاب
 (دیوان، ص ۱۸۷)

اما زمانی ناصر خسرو معاد جسمانی را آشکارا منکر است و با زبان توهین آمیز از نعمتهای بهشت یاد می‌کند و ابراز می‌دارد که گرسنگی و تشنگی در بهشت وجود ندارد، از این رو آشامیدنی گوارا هم نیست. این همه گفتار ظاهرینان و عوام فریبان است:

روی زی محراب کی کردی اگر نه در بهشت برامید نان و دیگ قلیه و حلواستی؟
 جای کم خواران و ابدالان کجا بودی بهشت گر براندازه شکم و معدۀ اینهاستی؟
 (دیوان، ص ۲۲۸-۲۲۷)

در اینجا باید اذعان کرد که ناصر خسرو نمی‌تواند خود را از محوریت آموزه‌های اسماعیلیه دور دارد؛ لذا به تأویل احکام و عقاید شرعی می‌پردازد و می‌گوید: «بهشت نفس انسان کامل و دوزخ نفس انسان جاهل یا بهشت به حقیقت عقل و دوزخ به

حقیقت نادانی است و [او] اعتقاد به نعمتهای بهشتی را بهتان به خدا می‌داند. باغ بهشت و خوان پر حلوا و مرغ بریان را به گونه طنزآمیز انکار می‌کند.^{۲۷}»

همان‌گونه که دکتر شهیدی بیان می‌دارد، در عقیده ناصر خسرو «لذت و الم، روحانی است نه جسمانی. آنچه نفس بیابد اندر معاد خویش از لذت و راحت و شادی، پس از آنکه از جسد جدا شده باشد همه ثواب است و آنچه نفس بیابد پس از آنکه جسد جدا شود از اندوه و درد و رنج و پشیمانی، همه عقاب است.^{۲۸}»



پی‌نوشتها

- ۱- صفا، ۱۳۸۳: ۲۴۹.
- ۲- دشتی ۱۳۶۲: ۳۶.
- ۳- بدوی، ۱۳۶۹: ۸۷-۱۰۲.
- ۴- بدوی ۱۳۶۹: ۹۳.
- ۵- بدوی، ۱۳۶۹: ۹۳.
- ۶- بدوی، ۱۳۶۹: ۲۸۶.
- ۷- ابن خلدون، ۱۳۴۹: ۴۵۷-۴۵۸.
- ۸- شیخ الاسلامی، ۱۳۶۳: ۵۳.
- ۹- دشتی، ۱۳۶۲: ۱۱۰.
- ۱۰- دشتی، ۱۳۶۲: ۱۱۱-۱۱۰.
- ۱۱- شعار، ۱۳۶۹: ۲۷.
- ۱۲- بدوی، ۱۳۶۹: ۳۲۲.
- ۱۳- بدوی، ۱۳۶۹: ۳۲۲.
- ۱۴- بدوی، ۱۳۶۹: ۳۲۷.
- ۱۵- شعار، ۱۳۶۹: ۱۶۹.
- ۱۶- آقا جعفری، ۱۳۸۲: ۸۱-۸۰.
- ۱۷- شیخ الاسلامی، ۱۳۶۳: ۵۳.
- ۱۸- شیخ الاسلامی ۱۳۶۳: ۵۸.
- ۱۹- دشتی، ۱۳۶۲: ۱۵۰.
- ۲۰- از جمله می‌توان به آیه ۳۹ سوره تکوین، آیه ۴۹ سوره یونس، آیه ۲۹ سوره کهف، آیه ۳۸ سوره مدثر اشاره کرد.
- ۲۱- دشتی، ۱۳۶۲: ۱۳۳.
- ۲۲- دشتی، ۱۳۶۲: ۱۳۳.
- ۲۳- مصاحب، ۱۳۸۳: ۲/۲۷۳۹.
- ۲۴- شعار، ۱۳۶۹: ۲۸.
- ۲۵- بدوی، ۱۳۶۹: ۱۹۹.
- ۲۶- ناصر خسرو، ۱۳۷۵: ۳۱۴.
- ۲۷- شعار، ۱۳۶۹: ۲۸.
- ۲۸- جعفری، ۱۳۸۲: ۸۲.

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- آقا جعفری، فاطمه؛ بیست مقاله، گزیده و تلخیص یادنامه ناصر خسرو، تهران، موسسه فرهنگی - هنری غزل بویا، هوای رضا، چاپ اول ۱۳۸۲
- ۳- بدوی، عبدالرحمن؛ تاریخ اندیشه‌های کلامی، ج ۲، ترجمه حسین صابر، تهران، سروش، ۱۳۶۹
- ۴- ابن خلدون، مقدمه، مصر، الکتبه‌التجاریه‌الکبری، ۱۳۴۹ ق
- ۵- خسرو قبادیانی، ناصر؛ جامع‌الحکمتین، به کوشش پروفیسور هانری کربن و دکتر محمد معین، تهران، زوار، ۱۳۷۵
- ۶- -----، دیوان، به تصحیح مینوی و محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۳
- ۷- دشتی، علی؛ تصویری از ناصر خسرو، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۲
- ۸- شیخ‌الاسلامی، دکتر اسعد؛ تحقیقی در مسایل کلامی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳
- ۹- شعار، جعفر؛ گزیده اشعار ناصر خسرو، تهران، انتشارات علمی، چاپ چهارم ۱۳۶۹
- ۱۰- صفا، ذبیح‌اله، تاریخ ادبیات ایران (تلخیص جلد دوم و سوم)، تهران، انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۸۳
- ۱۱- مصاحب، غلامحسین؛ دایرة‌المعارف، جلد ۲، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۸۳.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی